

نگرشی تحلیلی به گستره فقهی و حقوقی اعراض در محاکم قضایی ایران

محسن کرمی^۱

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه واحد میبد

چکیده

اعراض در میان فقیهان اعم از سنی و شیعه به طور جداگانه بحث نشده و تنها در مواردی به طور ضمنی بدان اشاره شده است. در قوانین موضوعه و رویه قضایی ایران نیز این مطلب مورد غفلت واقع گشته و اغلب حقوقدانان به تبع قوانین و همچون فقیهان در این باره به تفصیل سخن نگفته اند. چشم پوشی از مال تحت عنوان "اعراض از مال" از حقوق مسلم مالک و نیز یکی از انواع تصمیمات و تصرفات مالک در راستای حق مالکیت وی می باشد. اعراض از مال مسئله‌ای قابل بحث در حقوق اموال و مالکیت، از حوزه حقوق خصوصی و به عنوان یکی از اسباب زوال مالکیت و حق عینی مطرح گردیده است. اعراض از حق مالکیت در فقه امامیه به طور مستقل بحث نشده است و فقیهان به مناسبت در ذیل برخی فروع فقهی از جمله؛ رها کردن مال یا شتر به دلیل خستگی در بیابان، خاکه زرگری، کشتی غرق شده در دریا و برخی دیگر از مسائل به آن اشاره کرده اند. در ماده ۱۷۸ قانون مدنی، اعراض مالک به صورت شرط امکان تملک مال به وسیله دیگری که آن را از دریا بیرون می آورد، بیان شده است. به نظر مشهور فقیهان اعراض، مسقط حق مالکیت است، اما اینکه مبنای حجیت آن چیست اختلاف نظر وجود دارد. در این نوشتار تبیین شده است که علاوه بر سیره عقلاء، روایات نیز بر حجیت مسقط بودن اعراض دلالت دارند؛ هرچند که بیشتر فقیهان در سند و دلالت این روایات خدشه وارد کرده و آنها را دربردارنده این معنا ندانسته اند. علاوه بر این با استقراء در متون فقهی و حقوقی به بیان ویژگی‌ها و مصادیق اعراض خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: اعراض، حق مالکیت، فقه امامیه، ماده ۱۷۸ قانون مدنی، مصادیق اعراض

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

اعراض در لغت مصدر باب افعال از ریشه «عرض» به معنای روی گردانیدن وانصراف است (عین، محمد؛ فرهنگ دوجلدی، تهران، جاجرمی، ۱۳۸۳، ص ۴۶). ولی در اصطلاح فقهی و حقوقی به معنی روی گردانیدن از چیزی است که در سلطه آدمی قرار داد. مسائل مربوط به اعراض که در حقوق اغلب کشورهای غربی تحت اصطلاح یا واژه ای هم‌ریشه با آن مطرح می شود در قانون مدنی عنوان خاصی ندارد و تعریضی از آن به عمل نیامده است فقط در ماده ۱۷۸ مقرر می‌دارد:

«مالی که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده است مال کسی است که آن را بیرون بیاورد.»

یکی دیگر از این حقوق پراهمیت، حق مالکیت است اما حق مالکیت را نمی‌توان حقی طبیعی دانست. در نتیجه انسان‌ها نمی‌توانند به صرف وجود تمایل، مالک هر چیزی شوند که به داشتن آن تمایل دارند. در واقع برای اینکه اشخاص بتوانند مالک اموال بشوند، باید یکی از عوامل یا اسبابی که قانونگذار در قانون ذکر کرده است، وجود داشته باشد. برخی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند حق مالکیت را به وجود آورد، ارث و قرارداد است. انسان‌ها گاه غیرارادی و از طریق قراردادهایی همچون خریدوفروش یا غیر از آن و گاهی هم غیرارادی و از طریق رابطه‌ی توارث که میان آنها و دیگران وجود دارد، مالک اموال می‌شوند. با ایجاد رابطه‌ی مالکیت انسان‌ها گسترده‌ترین تسلط را بر اموال پیدا می‌کنند، به گونه‌ای که می‌توانند به هر نحوی که می‌خواهند از آن بهره برداری کنند.

اعراض از مال در قوانین کشورهای گوناگون مطرح گردیده و نظام‌های حقوقی مهم و معروف جهان آن را پذیرفته‌اند. اعراض از مال مسئله‌ای قابل بحث در حقوق اموال و مالکیت، از حوز؟ حقوق خصوصی و به عنوان یکی از اسباب زوال مالکیت و حق عینی مطرح گردیده است. اعراض از مال در اعصار و امصار مختلف مورد توجه فقهاء، حقوقدانان و نظام‌های حقوقی بوده و از جهات گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. زوال مالکیت بعنوان یکی از آثار اعراض از مال، محور اصلی بحث و گاهاً مهمترین وجه مورد اختلاف نظر می‌باشد. شرع مقدس اسلام در مورد اعراض از مال دارای نظرات خاصی می‌باشد که بدون حصول شرایط و ضوابط خاص مد نظر شارع هرگز نمی‌توان به صرف روی گرداندن و رها کردن مال، آن را اعراض از مال تصور نمود. در قانون مدنی تنها در ماده ۱۷۸ در بیان حکم اموال مغروقه ذکر از اعراض شده است. شاید بدیهی بودن اعراض در یک نگاه اجمالی از سوی قانونگذار دلیل این نقصان باشد. به هر حال در بررسی دقیق تر و مواجهه با مسائل مرتبط با اعراض از مال در می‌یابیم که پیچیدگی‌ها، تنوع مسائل و ابهامات فراوانی موجود است. لذا در این مطالعه سعی شده است در ابتدا مفهوم اعراض به لحاظ لغوی و اصطلاحی در فقه و حقوق بیان گردد سپس حتی الامکان ماهیت، ویژگی‌ها، تعاریف و دیدگاه‌های مختلف موجود در باره از نظر فقهاء اسلامی و علمای حقوق از زمان‌های گذشته و معاصر استخراج و ارائه «اعراض از مال» گردد و در ادامه شرایط، آثار و ضوابط تحقق اعراض از مال مورد بحث و بررسی قرار گیرد. امید است این پایان نامه بتواند در تدوین و روزآمد نمودن قوانین مدنی، مفید فایده واقع گردد تا شاید کاستی‌های قانونی که در موضوع اعراض از مال در قوانین مدنی مشاهده می‌شود برطرف گردد و بدین ترتیب در امر دادرسی و رسیدگی به شکایات و پرونده‌های قضایی و در نهایت رویه قضایی را در که در این زمینه مطرح می‌گردد تسریع و تسهیل حاصل گردد.

۲- مفهوم مالکیت

مالکیت حقی دائمی است که به موجب آن شخص می‌تواند در حدود قوانین تصرف در مالی را به خود اختصاص دهد و از تمام منافع آن استفاده کند. این حق کامل‌ترین حقی است که انسان می‌تواند بر مالی داشته باشد و دارای سه ویژگی انحصاری، مطلق و دائمی بودن است. پیدایش نظریه ملک ملک را به مذهب مالکیه نسبت داده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۵۲). قرافی در فرق ۱۲۱ از کتاب فروق، ذیل عنوان «الفرق ... بین قاعده من ملک أن یملک هل یعدّ مالکاً أم لا و بین قاعده من انعقد له سبب المطالبة بالملک هل یعدّ مالکاً أم لا»، این قاعده را مطرح کرده است. وی معتقد است میان این قاعده که «آیا دارنده ملک ملک، مالک است یا خیر؟» با قاعده دیگری که براساس آن «آیا کسی که سبب مطالبه ملک برایش فراهم شده باشد، مالک است یا خیر؟»، خلط شده است (قرافی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۸-۴۲). به نظر وی قاعده اول، قاعده‌ای بی‌اعتبار بوده، فروعی

که بر آن مترتب شده است، نادرست می‌باشد؛ ولی قاعده دوم، معتبر است و فروعی که فقها برای قاعده ملک ملک ذکر کرده‌اند، بر این قاعده مترتب می‌شود. باید توجه داشت مفاد قاعده اول در کلام قرافی، جواز یا اباحه تملک است، نه حق تملک به معنای واقعی. جواز تملک که از جمله برای مخاطب ایجاب در عقود تملیکی وجود دارد، از محل بحث ما خارج است. مقصود ما در این فصل، با قاعده دوم مطابق است؛ هرچند به تبع فقهای شیعه، از آن به ملک ملک یا ملک ان‌یملک تعبیر کرده‌ایم. صاحب تحریرالمجله نیز از قاعده‌ای با عنوان «الإنسان قد لا یملک شیئاً و یملک أن یملک» نام می‌برد و شفعه و حیات را از نمونه‌های آن معرفی می‌کند (کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۹، ج ۱، قسم ۱، ص ۹۷). نظریه ملک ملک در کتب فقهی شیعه، بسط و توسعه یافته است و فروع و مسائل متعددی بر مبنای آن مطرح گردیده است.

ابن‌طیّ - از فقهای شیعه - ملک را به چهار دسته «ملک عین به‌تنهایی»، «ملک عین و منفعت»، «ملک منفعت به‌تنهایی» و «ملک انتفاع» تقسیم می‌کند و آنگاه می‌گوید «ملک‌الملک» نیز بر این اقسام افزوده شده است. وی تعریفی از ملک ملک ارائه نمی‌دهد و فقط به ذکر دو مثال برای آن یعنی غنیمت پس از حیات و حق شفعه بسنده می‌کند (مروراید، ۱۴۱۳، ج ۳۵، ص ۴۸۰). شهید اول نیز ملک را با توجه به موضوع آن، به چهار دسته تقسیم می‌کند: «ملک عین»، «ملک منفعت»، «ملک انتفاع» و «ملک ملک». ایشان موارد جریان ملک ملک را معروف می‌داند؛ ولی برای آن دو ویژگی برمی‌شمارد: «از میان رفتن آن با اعراض» و «توقف ملکیت حقیقی بر قصد تملک» (شهید اول، [ابی‌تا]، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۰/ نیز ر.ک: سیوری، ۱۴۰۳، ص ۳۳۸). برخی فقهای برجسته معاصر نیز همین اقسام را برای ملک برشمرده‌اند (رشتی گیلانی نجفی، [ابی‌تا]، ص ۱۹). از حقوقدانان کشورمان، دکتر جعفری لنگرودی در کتاب وصیت، این نظریه را مطرح کرده است و نکات سودمند و پراکنده‌ای درباره آن ارائه می‌کند که عمدتاً به کاربرد این نظریه در بحث وصیت مربوط است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۳۰-۳۳). برخی حقوقدانان عرب نیز به این نظریه توجه کرده‌اند؛ سنهوری - حقوقدان بزرگ مصری - ملک ملک یا به تعبیر وی «حق تملک» را مرحله‌ای میان حق و جواز می‌داند و توضیح می‌دهد که حق، منفعتی دارای ارزش مالی است که مورد حمایت قانون قرار دارد و جواز (رخصت)، توانایی واقعی استفاده از آزادی‌های عمومی یا اباحه‌ای است که قانون درباره آزادی‌های عمومی اعطا می‌کند. هر شخصی در حدود قانون از آزادی‌های متعددی مانند آزادی کار، قرارداد بستن، تملک و امثال آن برخوردار است. اگر یکی از این آزادی‌ها مانند آزادی تملک را در نظر بگیریم، می‌توانیم از باب مقایسه میان حق و جواز، بگوییم: آزادی تملک، جواز می‌باشد؛ ولی مالکیت، حق است. میان جواز و حق، یک مرتبه بینابین وجود دارد که بالاتر از جواز و پایین‌تر از حق است. در مثال مذکور، آزادی تملک، جواز است و حق مالکیت، حق است و میان این دو حق تملک قرار دارد؛ بنابراین هنگامی که شخصی خانه‌ای را می‌بیند و به خرید آن رغبت می‌یابد، پیش از ایجاب بیع به وسیله بایع، وی از یک حق تملک عمومی نسبت به آن خانه و غیر آن برخوردار می‌باشد؛ این حق، جواز است. پس از آنکه وی ایجاب بایع را قبول کرد، ملکیت خانه برایش حاصل می‌شود و این مسئله، حق است؛ ولی پیش از قبول و پس از ایجاب، در مرحله بینابین جواز و حق نسبت به آن خانه قرار دارد. در این مرحله، چیزی بیش از جواز تملک آن خانه و کمتر از حق مالکیت دارد؛ یعنی حق تملک دارد؛ زیرا می‌تواند با اراده یک‌طرفه خود، بیع را قبول کند و مالک خانه شود. به گفته سنهوری، حقوق غرب هنگامی این مرحله بینابین را کشف کرد که به مرحله شگفتی از پیشرفت رسید. این نکته را در حقوق جدید آلمان ملاحظه می‌کنیم. فن‌تور (Von Tuhr) این مرحله بینابین را حق ایجادکننده (Droit Formateur) می‌نامد و آن را به «توانایی که با توجه به یک وضعیت حقوقی خاص، به شخصی داده می‌شود تا یک اثر حقوقی را به صرف اراده خود ایجاد کند» تعریف کرده است و برای آن نمونه‌هایی مانند حق مخاطب ایجاب و حق شفیع در اخذ به شفعه ذکر می‌کند (سنهوری، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۹-۱۱).

۳- مفهوم اعراض

اعراض از لحاظ لغوی به معنای روی گردانیدن و رها کردن است و در اصطلاح حقوقی به حالتی گفته می‌شود که شخص، از مالکیت خود نسبت به اموالش صرف‌نظر می‌کند و به عبارت بهتر از اموال خود روی می‌گرداند. در اعراض شخصی که از مالکیت نسبت به اموال خود روی می‌گرداند، قصد ندارد که مالکیت آن را به اشخاص دیگر انتقال دهد، بلکه فقط می‌خواهد که پس از

اعراض، دیگر نسبت به این مال، مالکیت نداشته باشد. علاوه بر این، اعراض از عوامل و اسبابی است که به شکل ارادی مالکیت اشخاص را نسبت به اموال از بین می برد و باید کاملاً ارادی و با قصد اسقاط مالکیت واقع شود. اگر شخص صرفاً به خاطر کهنگی یا بی مصرفی یک مال از استفاده آن چشم پوشی کند، نمی توان گفت که او از مالکیتی که نسبت به اموال خود داشته، اعراض کرده است، زیرا اعراض باعث می شود که مالکیت افراد نسبت به اموالی که دارند از بین برود و به همین خاطر باید مالک به طور صریح قصد داشته باشد که دیگر نسبت به اموال خود مالکیت نداشته باشد و نه اینکه نخواهد از آنها به دلایل مختلف استفاده کند. البته در برخی موارد، نیازی به وجود این قصد نیست و شرایط یا اقداماتی که شخص انجام می دهد به نحوی است که می توان عرفاً این موارد را هم از موارد اعراض از مالکیت محسوب نمود. از این رو، در خصوص احراز این موضوع که آیا مالک از اموال خود اعراض کرده است یا خیر، باید به قضاوت عرف نیز توجه نمود. برای مثال اگر اموال یک شخص به سرقت رود و او از پیدا شدن این اموال ناامید گردد، نمی توان گفت که او از اموال خود اعراض نموده است. همچنین به صرف اینکه شخص بخواهد به دیگران اجازه دهد که از اموال او استفاده کنند، اعراض تحقق پیدا نمی کند.

به عبارت بهتر مالک باید کارهایی را انجام بدهد که صراحتاً نشان دهنده قصد او در خصوص اعراض باشد یا اقدامات او به نحوی باشد که به طور متعارف این گونه بتوان برداشت کرد که مالکیت خود نسبت به این مال را رها نموده است. اعراض در لغت به معنای روی گردانیدن و انصراف است. و در اصطلاح فقه و حقوق به روی گرداندن از مال تحت تملک خویش به نیت ترک مالکیت اعراض گفته می شود.

برخی از فقیهان معتقدند اعراض از حق مالکیت بر دو قسم است:

۱. اختیاری: گاهی شخص با اراده از مال خویش اعراض می نماید؛ خواه این اعراض بارضایت باشد، مانند بیرون گذاشتن اشیاء کم ارزش مثل میز و صندلی؛ خواه ناشی از ضرورت باشد، مانند مواردی که امر دائر بین حفظ جان و مال باشد که مقتضای فطرت این است که شخص از مال خویش اعراض می کند و سیره عقلاء نیز موید آن است. (یزدی؛ ج ۱ و ۲، ۱۴۱۰ ق.ص ۶۵).

۲. اجباری: گاهی شخص بدون رضایت از مال خویش اعراض می کند. این فرض خود بر دو قسم است: گاهی شخص ظالماً مالی را با قهر از مالک می گیرد که هر چند مالک از آن اعراض نموده، ولی این اعراض به طور کلی نمی باشد و گاهی مال شخص در دریا و مانند آن می افتد در این فرض در صورت ناامیدی از دستیابی به مال و اعراض مالک از آن، مالکیت مالک از بین می رود و غواص می تواند آن را به تملک خویش درآورد.

۳-۱ شرایط اعراض از مالکیت

همان طور که پیش تر هم گفتیم، این حق مالکیت است که به اشخاص اختیار می دهد تا مالکیتی را که نسبت به اموال خود دارند رها کنند اما باید توجه داشت که روی گردانی از اموال بی ضابطه و بی قاعده نیست بلکه شرایطی دارد و حتی گاهی قانونگذار در برخی موارد اعراض را به رسمیت نمی شناسد. برخی از شرایطی که برای تحقق اعراض باید رعایت شود، به شرح زیر است:

۱. به طور قانونی منعی برای اعراض وجود نداشته باشد

برای نمونه طبق قانون ثبت، در خصوص املاک ثبت شده قانون شخصی را به عنوان مالک به رسمیت می شناسد که در دفتر املاک، ملک به نام او ثبت شده است. بنابراین چنین شخصی نمی تواند از طریق اعراض مالکیت خود را نسبت به این اموال رها کند و در صورت روی گردانی و انصراف او از مالکیت نیز، رابطه مالکیت از بین نمی رود و هیچ کس نمی تواند با استناد به این اعراض در پی آن باشد که این ملک را به مالکیت خود درآورد.

۲. اگر در یک مال شخص دیگری نیز دارای حقی باشد، مالک نمی تواند از آن اعراض کند

برای مثال اگر یک نفر مال خود را به رهن بانک بگذارد، به خاطر حقی که برای بانک در خصوص این مال به وجود می آید، مالک نمی تواند از طریق اعراض، مالکیت خود را نسبت به آن مال از بین ببرد زیرا در این صورت رابطه مالکیت او با این مال قطع می شود و معلوم نیست چه سرنوشتی در انتظار آن مالک خواهد بود و در نتیجه بانک متضرر می شود.

۳. مالک باید از تمامی کارهایی که نشان‌دهنده تصرفات مالکانه است اجتناب کند. به عبارت بهتر مالک باید کارهایی را انجام بدهد که صراحتاً نشان‌دهنده قصد او در خصوص اعراض باشد یا اقدامات او به نحوی باشد که به طور متعارف این گونه بتوان برداشت کرد که مالکیت خود نسبت به این مال را رها نموده است.

۴- اعراض و استناد به قاعده تسلیط

استناد به قاعده تسلیط در این امر مخدوش است؛ زیرا مفاد قاعده مزبور آن است که صاحبان اموال بر آنچه مصادیق مال محسوب می‌شود، تسلط دارند؛ به این معنی که می‌توانند هر تصرفی که بخواهند در آن اشیا اعمال کنند؛ نه آنکه فقط بر عنوان مالیت سلطه دارند و مالیت اموال در اختیار آنان است به گونه‌ای که بتوانند اشیا را از مالیت ساقط کنند. بنابراین، چنانچه بگوییم صاحبان اموال، اختیار ندارند اموال را از مالکیت ساقط سازند، این گفته با عموم اصل تسلیط بر اموال منافی نخواهد بود و محدودیتی در اصل سلطه مالک ایجاد نخواهد کرد.

۵- ادله زوال و عدم زوال ملکیت در اعراض

در این قسمت به بررسی ادله زوال و عدم زوال ملکیت خواهیم پرداخت.

۵-۱ ادله قائلین به عدم زوال ملکیت در اعراض

قائلین به عدم زوال ملکیت، دو دلیل دارند:

۱. «اطلاق ادله ملکیت»، به عنوان مثال حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» حاکی از این است که پس از تحقق عنوان ملکیت، شخص نمی‌تواند با اعراض آن را از بین ببرد. برخی از فقیهان بیان داشته‌اند: اعراض یک قضیه غریب و ناآشنایی است که هرچند که شایع و مشهور است اما بر قواعد شرعی منطبق نیست چرا که اعراض نه مالکیت را زائل می‌کند و نه مالکیت را اثبات می‌نماید. ایشان در ادامه می‌گویند: گاهی موجب توهم می‌شود؛ که قاعده سلطنت مطلق انسان بر مال خویش مقتضی آن است که مالک می‌تواند مالکیت خویش را نزع و رها کند و حقیقت اعراض جز نزع ملکیت چیزی نیست و مالک بر مال خویش سلطنت دارد. ولی باید گفت که ملکیت گونه‌ای از سلطنت بر مال است و معقول نیست که چیزی مقتضی برای عدم خودش باشد. بنابراین ثبوت سلطنت برای انسان دلالتی بر اینکه او می‌تواند آن سلطنت را نفی کند، ندارد و نتیجه عقود و معاملات نزع سلطنت نیست، بلکه تبدیل و تحویل آن است.

دیگر اینکه مالکیت از احکام وضعی است و همان طور که در ورود چیزی به ملکیت، سبب شرعی و قانونی ضروری است، در خروج چیزی از ملکیت و سلب رابطه مالکیت نیز وجود ناقل شرعی و سبب قانونی ضرورت دارد و برخی از فقیهان به عنوان قاعده کلی گفته‌اند: «ذوات الاسباب لا تحصل الا باسبابها» و اینکه «اسباب نقل الملكیه مثلا البیع و الإجاره و الصلح و أمثالها و إذا عقدت بسببها الخاص لا تنحل عقدتها أيضا إلا بأسباب مخصوصه من خيار أو فسخ أو تقایل و نحوها» (یزدی، ج ۴ و ۵، ۱۴۲۰ق.ص ۵۶). و اینکه صرف نیت و یا یاس از به دست آوردن مال از اسباب خروج مال از ملک و سلب رابطه مالکیت محسوب شود، محتاج به اثبات است و دلیلی برای اثبات آن در دست نیست.

۲. «استصحاب بقاء ملکیت»، برخی از فقیهان معتقدند که دلایل ارائه شده توسط قائلین به زوال ملکیت از جمله عموم حدیث سلطنت و سیره و احادیث و روایات مخدوش است. به طور خلاصه در نقد این دلایل بیان شده است که تمسک به حدیث سلطنت دو اشکال دارد: یک اشکال این است که «حدیث سلطنت» می‌گوید مادامی که مال بر مالیت خودش باقی است شخص بر آن سلطنت دارد، اینکه مال از مال بودن خارج شود این مطلب داخل در حدیث سلطنت نیست. اشکال دوم این است حدیث سلطنت نمی‌گوید انسان بر «مالیت و ملکیت یک مال» سلطنت دارد و بخواهد با نیت، ملکیت را از بین ببرد. پس «حدیث سلطنت» مشرع نیست. اما سیره؛ آن مقداری که در سیره متشرعه ثابت است این است که اگر کسی از مالش اعراض کند، متشرعه می‌گوید دیگری فقط حق استفاده از این مال را دارد، و هیچ وقت نمی‌گوید مالک به وسیله اعراض، دیگر مالکیت ندارد. سیره متشرعه، فقط بر «اباحه تصرف» در چنین مالی ثابت است. بر فرض آنکه بپذیریم مدلول

سیره جواز تصرف در اموال اعراض شده است، این امر خروج اموال مزبور را از مالکیت اثبات نخواهد کرد؛ چرا که ملازمه ای میان جواز تصرف متصرفان و خروج مال از ملکیت مالک موجود نیست. همان ۵۴، ص ۲۷۶) از اخبار و روایات نیز استفاده می شود که اعراض موجب سلب مالکیت نیست و به صرف آنکه مالک از مال خویش اعراض کند، رابطه مالکیت او با مال قطع نمی شود؛ زیرا نخست آنکه، اخبار وارد شده کلی و عام نیست، بلکه بعضی از آنها فقط در مورد زمین و حیوان است و شامل همه اقسام مال نمی شود. دوم اینکه واژه های «ترک» و «تسریح» و امثال آنکه در این روایات آمده صریح در «اعراض» نیست، بلکه اعم از آن است؛ چرا که واگذاری و ترک کردن، اعم است از آنکه به قصد اعراض باشد یا بدون آن؛ سوم اینکه اغلب روایات مذکور مواردی است که مال در معرض تلف قرار گرفته و شخص دیگری آن را به قصد تملک برداشته و از آن نگهداری کرده است و نسبت به موردی که مال در معرض تلف قرار نگرفته باشد، شمول ندارد. در نهایت ایشان می گویند در صورتی که شک کنیم که بعد از اعراض، ملکیت سابق از بین می رود یا همچنان باقی است؟ بقاء ملکیت استصحاب می شود و گفته می شود این مال هنوز ملک اعراض کننده است و با اعراض، از ملکیت او خارج نشده است. مثلاً اگر کسی مالی را پشت درب منزل قرار دهد و شک کند که آیا ملکیتش نسبت به آن از بین رفته یا نه؟ استصحاب ملکیت جاری می شود. بنابراین مقتضای استصحاب، عدم زوال ملکیت است. (غروی نائینی، ج ۲، ۳۷۳ ق. ص ۸۹).

۵-۲ ادله قائلین به زوال ملکیت در اعراض

قائلین به زوال ملکیت، در مقابل سه دلیل بیان نموده اند.

۵-۳ سیره عقلائییه و اعراض

سیره عقلاء بر آن است که اگر مالک از مالش اعراض کرد، دیگر آن شخص را مالک و آن مال را ملک او نمی دانند. به عنوان مثال اگر کسی مالی مانند میز یا مبلمان مندرسی را پشت درب منزلش بگذارد، بنای عقلاء بر این است که از مالش اعراض کرده است، این اعراض را مزیل ملکیت می دانند و این سیره عقلائییه ردعی ندارد. برخی معتقدند که بناء عقلاء، تنها اباحه تصرف را برای کسی که مال اعراض شده را برمی دارد ثابت می کند، نه ملکیت. بهترین شاهد بر عدم ملکیت آن است که اگر مالک قبل از تصرف گیرنده پشیمان شود و بخواهد مال خود را مطالبه کند، عقلاء می گویند گیرنده نمی تواند با او معارضه کند، و این کاشف قطعی است که گیرنده مالک نشده است و تنها اباحه تصرف ثابت است. در جواب گفته شده است که جواز رجوع مالک به هیچ وجه دلیل بر عدم خروج مال اعراض شده از ملک مالک یا عدم دخول آن در ملک گیرنده نیست، بلکه با دقت در بنای عقلاء معلوم می شود که آنها آخذ را یا به صورت شرط متأخر عدم رجوع مالک اول قبل از تصرف، یا به صورت ملکیت جایز، مالک شیء اعراض شده می دانند. (غروی نائینی، ج ۱، ص ۵۹) ایشان سپس می فرماید: «عقلاء در موارد اعراض، شخص گیرنده را مالک مال می دانند. به عنوان مثال اگر کسی چوبی را در بیابان رها کرد و دیگری آن را برداشت او را مالک می دانند، نه این که بگویند وی در ملک دیگری تصرف می کند.» (قرافی ج ۳، ۴۱۸ ق. ص ۱۴۵). به نظر می رسد در جایی که مالک به قصد سلب ملکیت، مال خود را مثلاً در بیابان رها می کند، عقلاء آن را از ملک او خارج می دانند و چنین سیره عقلائییه غیرمردوعه حجیت دارد.

۶- قاعده سلطنت و اعراض

قاعده «لناس مسلطون علی اموالهم» دلالت بر این دارد که ملک در ید مالک و تحت سلطه اوست و عموم سلطه مالک چنین اقتضا دارد که او بتواند در هر زمانی آن را از تحت سلطه خویش خارج کند، همان طور که می تواند با حفظ اصل ملکیت، ملکیت آن را به دیگری منتقل سازد و چنانچه نتواند یکی از اموال خود را از مالکیت خویش خارج سازد، این محدودیت با تمامیت سلطه و کمال اختیارات او منافات خواهد داشت.

برخی گفته اند تمسک به «قاعده سلطنت» اشکال دارد، زیرا مفاد آن این است که صاحبان اموال بر آنچه مصادیق مال محسوب می شود، تسلط دارند؛ نه آنکه فقط بر عنوان مالیت سلطه دارند و مالیت اموال در اختیار آنان است به گونه ای که بتوانند اشیا را از مالیت ساقط کنند. همان طوری که مقتضای عموم سلطنت الهی هیچ گاه این نیست که خداوند

بتواند سلطنت خود را بر اشیاء از بین ببرد. بنابراین از حدیث سلطنت تنها تسلط بر معنوی مال استفاده می شود، نه تسلط بر عنوان مال. در جواب باید گفت که مسأله سلطنت الهی را نباید با مسأله اعراض مقایسه کرد. زیرا اولاً در مسأله اعراض با حفظ عنوان ملکیت، قدرت بر ازاله سلطنت مطرح نیست، بلکه قدرت بر نفس عنوان ملکیت مطرح است، به خلاف مسأله سلطنت الهی. ثانیاً در مسأله ملکیت بدون تردید مالک می تواند با انتقال مال به غیر، شیء را از ملکیت خود خارج سازد، ولی آیا این امر در مورد سلطنت الهی متصور است؟ آیا خداوند می تواند سلطنت خود را به دیگری منتقل ساخته و خود را فاقد سلطنت سازد؟

برخی دیگر در نقد این دلیل فرموده اند که دلیل جواز اعراض از ملک، عموم حدیث سلطنت نمی باشد، زیرا اعراض از ملک از انحاء سلطنت بر ملک نیست به این دلیل که سلطنت عبارت است از اقتدار و توانایی و اقتدار بر سلب اقتدار تحت عنوان اقتدار قرار نمی گیرد و از طرف دیگر اعراض از بین بردن موضوع سلطنت است.

به نظر می رسد که اعراض از حق مالکیت بر اساس قاعده سلطنت استوار می باشد و از شئون سلطنت بر اموال محسوب می گردد. بنابراین مالک می تواند موضوع سلطنت را از بین ببرد و این امر در تمامی معاملات وجود دارد. همان طوری که سلطنت بر اموال لازمه اش سلطنت بر بیع است و معدوم نمودن سلطه باع بر مبیع به وسیله معدوم نمودن موضوع آن است، همچنین لازمه سلطنت بر اموال، سلطنت بر اعراض آن نیز می باشد و از بین بردن سلطنت با معدوم نمودن آن محقق می گردد. (محقق سبزواری، ۱۴۲۳ ه.ق، ص ۵۰۶).

از طرف دیگر سلطنت بر اموال برای مالک قرار داده شده است و لذا «مال» موضوع سلطنت نیست که با اعراض از بین برود. اعراض متعلق مال است و در رتبه متاخر از آن قرار دارد و به وسیله آن مال از ملکیت و سلطنت مالکش خارج می گردد. علاوه بر اینکه سیره عقلاء مبنی بر این است که مردم بر اموال خویش تسلط دارند.

بنابراین بدون شک تصرفات مزیل ملکیت از جمله اعراض از بدیهی ترین صور سلطنت بر مال محسوب می گردد و روایت نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» نیز تایید همان سیره عقلاء می باشد. علاوه بر اینکه قاعده اقدام نیز قاعده سلطنت را تقویت می نماید.

۷- روایات و اعراض

ما در این قسمت پس دسته بندی احادیث و روایات اعراض برای اثبات حجیت آنان در رابطه با زوال ملکیت از طریق اعراض به تفکیک در ذیل هر یک به بررسی سند و دلالت آنان پرداخته ایم.

روایات وارده در خصوص غرق شدن کشتی در رابطه با مسأله غرق شدن کشتی روایتی با دو سند متفاوت نقل شده است. (۱) محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبدالله (ع) عن امیرالمومنین (ع) قال: «وإذا غرقت السفینه و ما فیها، فأصابه الناس فما قذف به البحر علی ساحله فهو لأهله و هم أحق به و ما غاص علیه الناس و ترکه صاحبه فهو لهم». هرگاه کشتی و آنچه در آن است غرق شود و اموال به دست مردم بیفتد، اموالی که دریا آنها را به ساحل افکنده، متعلق به صاحبانش خواهد بود و اموالی که مردم با غواصی به دست آورده اند و صاحبانش آنها را رها کرده اند، متعلق به خارج کنندگانش است.

همه روایان روایت یادشده از روایان موثق و مورد اعتماد هستند و برخی (فخرالمحققین، ابن ابی جمهور) به وثاقت آنان شهادت داده اند. (خراسانی، ۱۴۰۶ ق.ص ۱۶۷).

برخی معتقدند که روایت مذکور از بحث اعراض اجنبی است، زیرا اعراض متوقف است که انسان بداند که کشتی غرق شده و مال او هم در آن بوده، درحالی که ممکن است مالک اصلاً از غرق شدن کشتی خبر نداشته باشد یا نداند که مال او در کشتی بوده، از سوی دیگر ممکن است انسان امید داشته باشد که این مال به وسیله جزر و مد از دریا بیرون بیاید، در این صورت طبیعی است که از مال خود اعراض نکرده است.

بنابراین موضوع روایت سکونی «تالف عرفی» است که با اعراض نسبت عموم و خصوص من وجه دارد. به نظر می رسد که در روایت سکونی تعبیر «و ترکه صاحبه» وارد شده که در کلام یادشده مورد توجه قرار نگرفته است. مستفاد از این عبارت این است که تملک مال غرق شده توسط غواصان مشروط به اعراض نمودن مالک آن است. برخی معتقدند که این حدیث صراحت در اعراض مالک دارد. بیشتر فقهاء این روایت را معتبر دانسته اند. و بر فرض که سند روایت ضعیف باشد باید گفت که طبق نظر مشهور، عمل فقهاء به این روایت جابر ضعف سند خواهد بود. حتی برخی (شهید ثانی، محقق بهبهانی) روایت منجبره به شهرت را، قوی تر از روایات صحیحه می دانند (حاجی اشرفی مازندرانی مولی محمد بن محمد مهدی، ۱۳۸۵، ص ۷۲۳).

مشابه روایت بالا از شعیری با سند ذیل نقل شده است:

(۲) عن ابی عبدالله، عن منصور بن العباس، عن الحسن بن علی بن یقظین، عن امیه بن عمرو، عن الشعیری، قال: «سئل ابوعبدالله (ع) عن السفینه انکسرت فی البحر فاخرج بعضها بالغوص واخرج البحر بعض ما غرق فیها فقال اما ما اخرج البحر فهو لاهله، لله اخرجہ و اما ما اخرج بالغوص فهو لهم و هم احق به.»

ظاهر روایت این است که منظور از «ما اخرج البحر»، صاحبان کالاها و «ما اخرج بالغوص»، غواصان است. چنین ظهوری برخلاف قاعده سلطنت است، چرا که اصل بقاء سلطنت مالک بر مال خویش است؛ خواه مال غرق شده باشد یا نه، خواه آب آن را خارج نماید یا غواصان آن را بیرون آورند. بنابراین تا زمانی که مالک از آن اعراض (اعم از قولی و فعلی) ننموده باشد در ملکیت وی باقی است خواه آن را مالک خود به دست آورد و خواه غواصان آن را بیرون آورند. به نظر می رسد مفاد این روایت نیز، در بحث اعراض قابل استناد است و مخالفتی با قواعد ندارد، چرا که مخالفت در صورتی است که غواصی را از اسباب ملکیت بدانیم در حالی که اولاً غواصی از اسباب تملیک نیست، بلکه اعراض از اسباب تملیک است، به این معنی که اعراض در ابتدا سبب خروج معرض عنه از ملکیت مالک و سپس تبدیل به مباحات اصلی می شود به طوری که در صورت قبض و حیات، داخل در مالکیت قابض و حائز می گردد. و ثانیاً با توجه به عبارت «و ترکه صاحبه» در روایت سکونی، اعراض مالک در خصوص اموالی که متعلق به غواصان است را می توان استتباط نمود و دیگر اینکه قرائن حالیه (ترک کردن محل غرق شدن اموال و عدم رجوع به مدت زمان طولانی) نیز دال بر اعراض مالک در رابطه با اموالی که غواصان به دست می آورند، می باشد. موید این مطلب فرمایش برخی از فقهاء است که این روایت را حمل بر اعراض نموده اند. (حسینی عاملی، ج ۱۱، ۱۲، ۱۴ و ۲۰، ۱۴۱۹ ق. ص ۵۴).

۸- اعراض در محاکم ایران

در این قسمت به بررسی ماهیت حقوقی اعراض و بازتاب این قاعده در قوانین و مقررات موضوعه خواهیم پرداخت.

۸-۱ ماهیت حقوقی اعراض

برخی از فقیهان صراحتاً اعراض را ایقاع دانسته اند و بیشتر حقوق دانان نیز اعراض را یک عمل حقوقی یک طرفه یعنی ایقاع می دانند که به اراده صاحب حق واقع می شود و برای تحقق آن نیاز به اراده دیگری نمی باشد. (خوانساری، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ۱۵، ص ۲۵۲؛ ۱۶، ص ۱۵۱-۲۶۱؛ نائینی، ج ۱، ص ۲۹۴-۴۸۲؛ ۱۹، ص ۱۱۶؛ ۳۲، ص ۱۳۷) به نظر برخی اعراض ایقاع مسقط حق عینی است، مانند ابراء که مسقط حق دینی است. (خویی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ۳۴، ج ۲، ص ۲۵۳؛ سنهوری، ص ۱۷۲-۲۵۲) اما برخی دیگر از حقوق دانان معتقد بر ایقاع نبودن اعراض می باشند و می فرمایند: «قصد انشاء به صورت اسقاط در آن وجود ندارد تا از ایقاعات باشد.»

هیچ عقد و ایقاعی نسبت به لزوم و جواز بی اقتضاء نیست. برخی می گویند: عقود از نظر اقتضاء و عدم اقتضاء لزوم و جواز سه قسم است:

۱. عقودی که ذاتاً مقتضی لزوم می باشند، مانند عقد نکاح و ضمان.
۲. عقودی که ذاتاً مقتضی جواز می باشند، مانند هبه.

۳. عقود بی اقتضاء، مانند بیع . بحث در قسم اخیر است که در صورتی که ندانیم عقد یا ایقاعی مقتضی لزوم است یا جواز، آیا اصلی وجود دارد؟ در این رابطه دو نظر وجود دارد: برخی معتقدند: «أن الأصل فی کل عقد و ایقاع عدم جواز رفع آثاره و فسخه إلا بدلیل» یعنی در عقد و ایقاع اصل بر «لزوم» است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. بر همین اساس برخی حقوق دانان «لزوم ایقاع» را به عنوان اصل می پذیرند، اما اعراض را ایقاع جایز می دانند، زیرا که اعراض کننده می تواند تا زمانی که دیگری مال اعراض شده را تملک نکرده، از اراده خود رجوع کند. در مقابل برخی دیگر می گویند اگر دلیلی بر لزوم و جواز عقد و ایقاع معینی بدست نیامد، حکم به «جواز» می شود، زیرا لزوم به معنی انقطاع کامل رابطه مالک از ملک است و تا دلیل قاطع بر این قسم انقطاع حاصل نشود، نمی توان آن را محقق دانست. بر اساس این مبنا نیز اعراض ایقاع جایز محسوب می گردد، زیرا دلیلی بر لزوم آن وجود ندارد و لذا اصل جواز بر آن حاکم است . بنابراین بر اساس هر دو مبنا می موجود در مساله، اعراض ایقاع جایز به شمار می رود. البته اعراض تا زمانی که مورد حیازت و تملک دیگران واقع نشده است جایز و قابل رجوع است اما پس از آن (حیازت) لازم می گردد. چنانچه مالک به هر دلیلی از حق مالکیت خود صرف نظر کند آن مال بلامالک شناخته می شود و «در حکم مباحات» است و طبق ماده ۱۴۷ قانون مدنی: «هر کس مال مباحی را با رعایت قوانین مربوطه به آن حیازت کند مالک آن می شود.» اما در صورتی که اعراض مالک از آن معلوم نباشد، تابع مقررات اشیاء پیدا شده است. (سیوری، ج ۱، ۱۹۹۸م.ص ۹۹).

۸-۲ اعراض در قوانین و مقررات

در این مبحث ابتدا به جایگاه اعراض در قانون مدنی و سپس به بیان مصادیق آن در سایر قوانین و مقررات می پردازیم .

الف: قانون مدنی

ماده ۱۷۸ قانون مدنی ایران می گوید: «مالی که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده است، مال کسی است که آن را بیرون بیاورد.» حکم مقرر در این ماده برگرفته از فقه امامیه و برخی روایات مخصوصاً حدیث «سکونی» است، نه «شعیری»، هرچند که بیشتر فقیهان متقدم به حدیث اخیر استناد نموده اند، چرا که اولاً سند روایت سکونی به اعتقاد بیشتر فقهاء موثق و معتبر است، در حالی که اکثر روایان روایت شعیری افراد ضعیفی می باشند و ثانیاً حکم مقرر در روایت سکونی با توجه به قید «و ترکه صاحبه»

مقید به اعراض مالک می باشد و چنین قیدی در روایت شعیری نیست. دیگر اینکه به گفته برخی فقهاء «شعیری»، لقب سکونی مشهور است. (سنهوری، ج ۳۰، ص ۳۱۸-۵۳۵؛ خویی، ج ۲، ص ۷۹؛ ۳۸، ج ۱۴، ص ۷۷؛ خوانساری، ج ۲۵، ص ۱۱۸، ج ۳۰، ص ۴۶۰). با توجه به اینکه فقهاء غالباً در ذیل این روایت که در کتاب فقهی احواء موات مطرح است، به بحث اعراض پرداخته اند، بر این اساس نویسندگان قانون مدنی نیز به تبعیت به این بحث در آخرین ماده از باب پنجم (دقیقه) در قسمت اول از کتاب دوم که مربوط به «احیای اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه» است، اشاره ی مختصری نموده اند.

برخی حقوق دانان معتقدند که موضوع این ماده فقط به «اموال منقول مغروق» اختصاص دارد. برخی دیگر می فرمایند: «اعراض از حق مالکیت در اموال منقول بیشتر مورد پیدا می کند. زیرا پس از اجباری شدن ثبت املاک، مالکی که سند مالکیت به نام او صادر شده، تا زمانی که حق خود را به دیگری منتقل نساخته، یا در اثر فوت او به بازماندگانش نرسیده است، مالک شناخته می شود و اعراض نمی تواند حق او را ساقط نماید.» در مقابل برخی دیگر معتقدند ماده ۱۷۸ قانون مدنی در مورد مالی است که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض نموده است، ولی این امر اختصاص به مال غرق شده در دریا ندارد و هر مالی که مالک از آن اعراض بنماید متعلق به کسی خواهد بود که آن را حیازت کند. (المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۵۶؛ ۱۳، ص ۳۶۵). برخی دیگر بیان نموده اند: با توجه به ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک، اعراض از ملکی که در دفتر ثبت املاک به نام اعراض کننده است سبب سقوط حق مالکیت او نمی شود. برخی دیگر به صراحت بیان نموده اند که اعراض شامل اموال منقول و غیرمنقول می شود. (سیوری، ج ۱، ص ۳۱۸)

برخی از فقیهان همچون محقق قمی معتقدند که اعراض در اشیای کوچک و بی ارزش وجود دارد، اما برخی دیگر در این رابطه پس از نقل کلام ایشان بیان نموده اند: «حصول التملک للغير فيما يعم الأموال العظیمه و العقار و الضیاع و فی دالتهای علی جمله ذلک نظر جدا»؛ حصول تملک برای دیگری نه تنها شامل اموال کم ارزش می شود بلکه اموال باارزش و ملک و زمین غله و کشتزار را نیز شامل می شود و اختصاص آن به برخی اموال به طور جدی محل اشکال است. (خویی، ص ۴۱۲). همانطور که از این عبارت معلوم می شود مرحوم نراقی معتقدند که موجبی برای اختصاص اعراض به منقول وجود ندارد و با توجه به واژگان «عقار» و «ضیاع» این موضوع شامل غیرمنقول نیز می شود. از طرفی تنها معدودی از حقوقدانان اعراض را اختصاص به اموال منقول دانسته اند. دیگر اینکه هرچند که روایات اعراض ناظر به موارد خاصی هستند، اما می توان از مجموع آنها این قاعده را استنباط نمود که «کل مال ترکه صاحبه، زال ملکیت» و در روایت عبدالله بن سنان نیز واژه «مال» به طور مطلق به کار رفته است و لذا حکم آن شامل تمامی اموال می گردد و اختصاص آن به برخی اموال نیاز به دلیل دارد. دیگر اینکه در فقه نیز فقیهان متعددی در بحث اقسام اراضی موات در بیان قسمی که زمین مالک معلومی دارد ولی مالک از آن اعراض کرده است بیان نموده اند در این فرض زمین مال کسی است که آن را احیا نماید. (موسوی گلپایگانی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ خویی، ص ۵۳؛ ۶۱، ج ۲، ص ۱۷۴). در رابطه با اینکه اعراض علاوه بر اموال (اعم از منقول و غیرمنقول) شامل حقوق نیز می شود باید گفت که محقق خویی می فرماید: «إذا قام الجالس من المسجد و فارق المكان، فإن أعرض عنه بطل حقه» (همان، ص ۱۶۳) و برخی دیگر به صراحت بیان نموده اند: «الإعراض كما يتحقق بالنسبة إلى الملك، كذلك يتحقق بالنسبة إلى الحق»؛ اعراض همانطور که نسبت به ملک (منقول و غیرمنقول) محقق می شود نسبت به حق نیز محقق می گردد. به نظر می رسد که با توجه با اینکه این ماده از فقه اقتباس گردیده است و با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی که می گوید در موارد نقص یا اجمال قوانین باید به منابع معتبر فقهی (اسلامی) مراجعه نمود، بیان نمود که با توجه به مراتب فوق اعراض نه تنها اختصاص به اموال منقول و غیرمنقول ندارد، بلکه شامل حقوق نیز می شود. البته قانون می تواند با توجه به شرایط و مقتضیات جامعه، قلمرو این حق را محدود و مضیق نماید.

۸-۳ سایر قوانین و مقررات مربوط به اعراض

برخی از مصادیق اعراض در قوانین و مقررات مختلف عبارت است از:

۱. «اعراض از حق انتفاع» (ماده ۳۹ قانون توزیع عادلانه آب «مصوب ۱۶/۱۲/۱۳۶۱»)
۲. «اعراض از حق رهن» (ماده ۷۸۷ قانون مدنی، تبصره ۶ ماده ۳۴ قانون ثبت و بند «ص» ماده ۱ و مواد ۱۱۲ و ۱۱۳ آیین نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء «مصوب ۱۹/۶/۱۳۸۷»)
۳. «اعراض مالک از دریافت وجهی که توسط اداره ثبت به دلیل اضافه بودن مساحت ملک از خریدار اخذ گردیده و در صندوق ثبت تودیع شده است.» (ماده ۱۴۹ الحاقی قانون ثبت اسناد و املاک «مصوب ۱۸/۱۰/۱۳۵۱»)
۴. «اعراض از حق سرقفلی» (مستفاد از مواد ۷ و ۸ قانون روابط موجر و مستاجر «مصوب ۲۶/۵/۱۳۷۶»)
۵. «اعراض از وجوه سپرده شده به دستگاه های دولتی» (تبصره ۱ ماده ۱۳ قانون محاسبات عمومی کشور «مصوب ۱/۶/۱۳۶۶»)
۶. «اعراض از حقوق و افزایش مسئولیت و تعهدات متصدی باربری» (ماده ۵۶ قانون دریایی «مصوب ۲۹/۶/۱۳۴۳»)
۷. «اعراض از حق مالکیت مالک نسبت به نهر و قنات و چاه موجود در راه عمومی و خصوصی و حریم آنها» (ماده ۴۲ قانون آب و نحوه ملی شدن آن «مصوب ۲۷/۴/۱۳۴۷»)
۸. «اعراض از زمین مسبوق به احیاء» (ماده ۱ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «مصوب ۱۷/۵/۱۳۶۳»)
۹. «اعراض از اراضی بایر» (ماده واحده مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی در خصوص حل مشکل اراضی بایر مصوب ۲۵/۵/۱۳۶۷ و آیین نامه اجرایی آن «مصوب ۱/۱۲/۱۳۶» و بند «د» ماده ۱ قانون نحوه واگذاری و احیاء اراضی در حکومت

جمهوری اسلامی ایران «مصوب ۲۵/۶/۱۳۵۸ و لایحه قانونی اصلاح لایحه قانونی نحوه واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران «مصوب ۱۱/۱۲/۱۳۵۸» و بند ۳ ماده ۱ آیین نامه اجرایی آن «مصوب ۳۱/۲/۱۳۵۹»

۸-۴ مراحل اجرای قانون در اراضی بایر اعراضی

۱- هدف : جلوگیری از معطل ماندن اراضی کشاورزی بدون عذر موجه

۲- دامنه عملکرد: شهرستان نطنز

۳- تعاریف :

۴- شرایط کلی : براساس مفاد قانون اراضی بایر مجمع تشخیص مصلحت نظام و آئین نامه اجرائی آن اراضی بایر به دو دسته قابل تقسیم است:

- اراضی بایر غیراعراضی

- اراضی بایر اعراضی

۵- مدت زمان انجام کار : حداکثر یک هفته پس از مراجعه بستگی به پاسخ استعلام های بعمل آمده از ادارات ذیربط و تشکیل جلسات مربوطه دارد

۶- مراحل و شرح اقدامات :

مراحل اجرای قانون اراضی بایر در اراضی بایر اعراضی :

۱. شناسائی اراضی بایر (توسط مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان ها و انعکاس آن به مدیریت امور اراضی)
 ۲. ارجاع موضوع فوق توسط مدیر امور اراضی به کمیسیون تشخیص اراضی بایر مستقر در مدیریت امور اراضی
 ۳. صدور رای تشخیص اراضی بایر (اعم از اعراضی یا غیر اعراضی) توسط کمیسیون تشخیص اراضی بایر مستقر در مدیریت امور اراضی

۴. اگر تشخیص اعراض باشد مدارک جهت اعراض به دادگاه صالحه (حقوقی) ارسال خواهد شد توسط مدیریت امور اراضی

۵. صدور رای دادگاه مبنی بر احراز اعراض

۶. ابلاغ کتبی رای دادگاه به مالکین اراضی توسط مدیریت امور اراضی به یکی از طرق ذیل:

الف- ابلاغ کتبی در صورت دسترسی به آدرس مالک یا مالکین

ب- درج آگهی در یک روزنامه کثیر الانتشار مرکز و محلی و در دو نوبت در صورت عدم دسترسی به مالکین توسط مدیریت امور اراضی

ج- الصاق اعلامیه در محل وقوع ملک توسط مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان ها

۷. در صورت خودداری امضاء اسناد توسط مالکان پس از انقضای مهلت مندرج در آگهی دوم رئیس سازمان جهاد کشاورزی به قائم مقامی مالک یا مالکان مستنکف اسناد انتقال مالکیت بلاعوض اراضی را به نام دولت امضاء خواهد نمود

۸. پس از انتقال سند به نام دولت ، اراضی جهت ارزیابی به کمیسیون ارزیابی معرفی میشود توسط مدیریت امور اراضی

۹. تعیین بهای عادلانه توسط کمیسیون ارزیابی مستقر در مدیریت امور اراضی

۱۰. فروش اراضی براساس اولویتهای مذکور در ماده ۶ آئین نامه اجرائی قانون فوق توسط مدیریت امور اراضی

۱۱. اخذ وجوه حاصله از فروش از خریدار و واریز وجه به حساب مربوطه نزد خزانه توسط مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان ها

۱۲. نظارت مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان ها بر رعایت اصول و ضوابط فنی و عرف در کشت اراضی پس از فروش

کنوانسیون ملل متحد در مورد حقوق دریا [۱۴] بیان می دارد که اگر کشتی غرق شده در بستر دریا و ورای ۲۰۰ مایل دریایی منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره قرار داشته باشد، کشور اصلی صاحب آن یا کشور مبدأ فرهنگی آن، یا کشور مبدأ تاریخی و باستان شناسی آن نسبت به کشتی حقوق ترجیحی دارند. البته این کنوانسیون مشخص نکرده است که چه اتفاقی می افتد اگر کشور صاحب کشتی با کشور مبدأ فرهنگی و کشور مبدأ تاریخ کشتی متفاوت باشد.

۹- نتیجه گیری

اعراض یک مسأله فقهی حقوقی می‌باشد که در قانون مدنی ما تعریف نشده است و احکامی از آن دیده نمی‌شود. فقط ماده ۱۷۸ ق.م. در این باره وجود دارد که از مفاد آن به اجمال می‌توان فهمید که اعراض سبب قطع رابطه مالکیت بین شخص و مال می‌شود. اعراض عبارت از قصد سقوط حق از شیء خارجی است. علی‌رغم اختلاف نظرها برای اعراض دو قصد لازم است: یکی قصد فعل و دیگری قصد نتیجه. به نظر می‌رسد حالتی که مالک تنها مال را رها کرده، و نسبت به آن بی‌تفاوت است و هیچ تصویری نسبت به ازاله اعتباری ملکیت یا نسبت به بقاء ملکیت خود ندارد این صورت هم داخل در موضوع اعراض است و ظاهراً کلام علماء هم شامل آن می‌شود، بلکه بیشتر موارد اعراض از این قسم است. اما در مورد اینکه اعراض از موجبات سلب مالکیت است یا خیر، بین فقها و به تبع آن بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد. با بررسی تمامی نظرات فقها و حقوق دانان به نظر می‌رسد با توجه به ماده ۲۲ قانون ثبت، در مال ثبت شده بدون انجام یک عمل حقوقی انتقالی مانند هبه یا صلح یا اقاله نمی‌توان مالکیت را از خود سلب نمود و هیچکدام از این اعمال نیز اعراض محسوب نمی‌شوند. البته به صورت پراکنده قوانینی در مورد وضعیت اموال ثبتی رها شده وجود دارد (از جمله اصل ۴۵ قانون اساسی و موادی از آیین نامه نحوه رسیدگی به پرونده های موضوع اصل ۴۹ قانون اساسی) در بقیه موارد با اعراض، مالکیت ساقط و مال مورد نظر تبدیل به مال مباح می‌شود و هرکسی می‌تواند آن را تملک کند اما باید توجه داشت که صرف رها کردن خانه یا زمین یا هر مال دیگری دلیل اعراض نیست و اعراض از مالکیت دلیل جداگانه‌ای لازم دارد که تشخیص آن با عرف است و چگونگی آن در اموال مختلف ممکن است متفاوت باشد. به طور کلی در باب مباحات در نظام حقوقی کنونی تملک هیچ مباحی از نظارت دولت بیرون نمانده است و قوانین گوناگونی برای تعیین شیوه این نظارت به تصویب رسیده است، چندان که می‌توان گفت قانون مدنی جز سایه ای بر سر آن ندارد. به عقیده فقهای امامیه مباحات در زمره انفعال قرار می‌گیرند. در حقوق ما نیز این نظر را می‌توان تقویت کرد که مال مباح قابل تملک خصوصی می‌باشد ولی مقررات مربوط به تملک در واقع با شرایط اذن حکومت است. به نظر می‌رسد طرح بحث اعراض در جایگاه فعلی مناسب نیست و بهتر است یا در باب «حیازت مباحات» و یا در فصل مربوط به «سقوط تعهدات» مطرح شود هرچند که سقوط تعهد، اثر غیرمستقیم اعراض است. اعراض مالک، از مالی که در تصرف و مورد تعهد دیگری است حق او را نسبت به آن مال زایل می‌کند و زوال این حق، سقوط تعهد دیگری را نسبت به تسلیم آن به متعهدله به دنبال خواهد داشت.

از مطالبی که در این نوشته آمد، می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. بررسی روابط افراد با اموال، از وجود نوعی رابطه مالی حکایت دارد که براساس آن، شخص می‌تواند در برخی موارد پس از تحقق سببی شرعی یا قانونی، با اعمال اراده یک‌طرفه خود، مالی را تملک کند. فقهای اسلام از قدیم‌الایام به وجود این رابطه پی برده‌اند و آن را ملک ان‌یملک نامیده‌اند. درباره ماهیت این رابطه، اختلاف نظر است. با بررسی مصادیق و احکام این نهاد به نظر می‌رسد باید آن را یک حق مالی، متعلق به عین مال، تکلیفی و باواسطه دانست که اوصاف و آثار مشترکی با مالکیت دارد؛ ولی تا پیش از اعمال اراده دارنده، نمی‌توان آن را مالکیت به شمار آورد.
۲. از میان مصادیقی که به طور سنتی برای نظریه ملک ملک برشمرده‌اند، حق شفعه، حق غانمین نسبت به غنیمت پیش از قسمت، حق موصی له در قبول وصیت، حق تحجیر و لقطه، از مهم‌ترین نمونه‌های ملک ملک است.
۳. ملک ملک از حقوق قابل اسقاط و انتقال قهری است و می‌تواند با برخی اسباب انتقال ارادی مانند صلح و وصیت نیز انتقال یابد.
۴. مال موضوع ملک ملک، ممکن است مورد غصب یا اتلاف قرار گیرد و در این صورت، غاصب و مُتلف در برابر دارنده ملک، ضامن ردّ بدل منافع و عین تلف شده‌اند.
۵. برای تحقق ملک ملک، علاوه بر لزوم وجود دارنده ملک ملک، وجود چند عنصر ضروری است:

الف) وجود مال موضوع ملک ملک. مال مذکور بدون مالک باشد یا دارنده مالکی باشد که شرع مالکیت او را ملغی کرده باشد؛ مانند اموال کفار در حال جنگ یا دارنده مالک معتبری است؛ ولی خود مالک موقعیتی برای تملک توسط دارنده ملک ملک را فراهم کرده است؛ مانند وصیت یا شرع، به رغم میل وی، به دیگری حق تملک مال او را داده است؛ مانند شفعه.

ب) وجود سبب شرعی برای تملک؛ مانند تحقق حق شفعه برای شفیع یا شرکت در جهاد و استیلا بر اموال کافران در مورد غنیمت، تحقق وصیت و مانند آن.

ج) تصمیم مالک به تملک. روشن است که اراده مالک، هنگامی می‌تواند به تملک منجر شود که پیش از آن سببی شرعی برای تملک وجود داشته باشد؛ در نتیجه، اراده مالک ملک به تنهایی و بدون وجود چنین سببی، نمی‌تواند به تملک مال منجر شود. اعراض از مال در اعصار و امصار مختلف مورد توجه فقهاء، حقوقدانان و نظام‌های حقوقی بوده و از جهات گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. زوال مالکیت بعنوان یکی از آثار اعراض از مال، محور اصلی بحث و گاهاً مهمترین وجه مورد اختلاف نظر می‌باشد. شرع مقدس اسلام در مورد اعراض از مال دارای نظرات خاصی می‌باشد که بدون حصول شرایط و ضوابط خاص مد نظر شارع هرگز نمی‌توان به صرف روی گرداندن و رها کردن مال، آن را اعراض از مال تصور نمود. در قانون مدنی تنها در ماده ۱۷۸ در بیان حکم اموال مغروقه ذکری از اعراض شده است. شاید بدیهی بودن اعراض در یک نگاه اجمالی از سوی قانونگذار دلیل این نقصان باشد.

۱۲. منابع و مراجع

الف) کتب

کتب فارسی

- امامی سید حسن، حقوق مدنی، دوره شش جلدی، جلد اول، کتابفروشی اسلامیة امیری قائم مقامی، عبدالمجید؛ حقوق تعهدات؛ ج ۱، چ ۱، تهران: نشر میزان، ۱۳۷۸.
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، تاثیر اراده در حقوق مدنی، انتشارات گنج دانش، ویرایش اول، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، نشر گنج دانش، ویرایش اول، چاپ بیست و دوم، سال ۱۳۸۸
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، حقوق اموال، نشر گنج دانش، چاپ سوم، تهران سال ۱۳۷۳
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، انتشارات امیرکبیر، تهران سال ۱۳۷۵، جلد سوم
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، دائره المعارف حقوق مدنی و تجارت، جلد اول
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، مجموعه محشی قانون مدنی، سال ۱۳۷۹، نشر احمدی
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ وصیت؛ چ ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۰.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ «آیا سرقفلی قابل توقیف است؟»؛ ماهنامه حقوق امروز؛ ش ۲، فروردین ۱۳۴۲
- حاجی اشرفی مازندرانی مولی محمد بن محمد مهدی، شعائر الاسلام، تصحیح و تعلیق احمد باقری، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۵
- حائری یزدی، مرتضی بن عبدالکریم؛ کتاب الخمس؛ چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
- حجتی اشرفی غلامرضا، مجموعه کامل قوانین و مقررات بازرگانی و تجاری، انتشارات گنج دانش، چاپ ششم، تهران سال ۱۳۷۵
- دکتر ستوده تهرانی حسن، حقوق تجارت، چاپ سوم، جلد چهارم، نشر دادگستر، تهران پاییز ۱۳۷۸
- شامبیاتی هوشنگ، حقوق جزای عمومی، انتشارات پازنگ، سال ۱۳۷۵
- شهبازی خراسانی میرزا محمود، قواعد فقه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۹۰

شهیدی مهدی، حقوق مدنی (تشکیل قرار دادها و تعهدات) انتشارات مجد، چاپ دوم، جلد اول، سال ۱۳۸۰
 شهیدی مهدی، سقوط تعهدات، نشر حقوقدان، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۷
 شهیدی، مهدی؛ سقوط تعهدات؛ چ ۳، تهران: کانون وکلای دادگستری، ۱۳۷۳.
 شیخ حرعاملی محمد بن حسن، وسائل الشیعه مع تعلیقات الشعرا، کتاب اللقطه، جلد ۱۷
 صفائی سید حسین، صادقی محسن، محسنی حسن، مطالعه تطبیقی حقوق معنوی پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری و دارندگان حقوق مرتبط، مجله مدرس علوم انسانی، پاییز ۱۳۸۵، شماره ۴۷
 کاتوزیان ناصر، حقوق مدنی ایقاع (نظریه عمومی - ایقاع معین) نشر دادگستر چاپ دوم بهار ۷۷
 کاتوزیان ناصر، حقوق مدنی، اموال و مالکیت، نشر دادگستر، چاپ سوم، پاییز ۱۳۷۸
 کاتوزیان ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوصی ایران، چاپ هفتم
 گرجی ابوالقاسم، ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع، عقل)، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شماره ۶-۷، ۱۳۵۲.ش.

محقق داماد سید مصطفی، اعراض از ملک، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸، سال ۱۳۶۹
 محقق داماد سید مصطفی، قواعد فقه بخش مدنی ۲، چاپ دوم، قم بهار ۱۳۷۶، چاپ مهر
 محقق سبزواری محمد باقر، کفایه الفقه المشتبه بکفایه الاحکام، جلد اول، چاپ اول، سال ۱۴۲۳ ه.ق
 معین محمد، فرهنگ فارسی، فرهنگ شش جلدی، انتشارات سپهر، چاپ هشتم، تهران سال ۱۳۷۱

کتاب عربی:

موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا؛ هدایة العباد؛ ج ۲، چ ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق
 میر سید عبدالفتاح مراغی، عناوین، طبع قدیم، عنوان ۶۶، قاعده اقدام
 ابن ابی جمهور، محمد بن علی؛ الأقطاب الفقهیة؛ چ ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
 اراکی، محمد علی؛ توضیح المسائل؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
 اشتهاوردی، علی پناه؛ مدارک العروة؛ چ ۲۵، چ ۱، تهران: دارالأسوه، ۱۴۱۷ ق.
 اصفهانی، محمد حسین؛ حاشیة المکاسب؛ چ ۱، چ ۱، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۸ ق.
 اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن؛ کشف اللثام؛ چ ۷، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
 انصاری، مرتضی؛ کتاب المکاسب؛ ج ۳ و ۶، چ ۲، قم: کنگره شیخ انصاری، ۱۴۲۰ ق.
 انصاری، مرتضی؛ الوصایا والموارث؛ چ ۱، قم: کنگره شیخ انصاری، ۱۴۱۵ ق.
 آیه الله العظمی صانعی یوسف، مجمع المسائل استفتائات، نشر میثم تمار، جلد یکم
 آیه الله مکارم شیرازی ناصر، انوار الفقاهه، کتاب الخمس، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع)
 بحر العلوم، سید محمد؛ بلغة الفقیه؛ چ ۴، چ ۴، تهران: انتشارات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ق.
 بحرانی، محمد سند؛ سند العروة الوثقی (کتاب النکاح)؛ چ ۱، قم: مکتبه فدا، ۱۴۲۹ ق.
 بصری بحرانی، زین الدین (محمد امین)؛ کلمة التقوی؛ چ ۴، چ ۲، قم: مهر، ۱۴۱۳ ق.
 حسینی عاملی، سید جواد؛ مفتاح الکرامة؛ ج ۱۱، ۱۲، ۱۴ و ۲۰، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
 حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن؛ ایضاح الفوائد؛ ج ۱، ۲ و ۳، چ ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.
 حلی (محقق)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام؛ ج ۲، چ ۲، تهران: استقلال، ۱۴۰۹ ق.
 حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ تحریر الأحکام؛ ج ۳ و ۴، چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ ق.
 حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ تذکره الفقهاء؛ ج ۱۲، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۲ ق.
 حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ قواعد الأحکام؛ ج ۲، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
 حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ تذکره الفقهاء؛ ج ۲، المکتبه المرتضویة (چاپ سنگی)، [بی تا].

خراسانی، محمد کاظم بن حسین؛ حاشیه‌المکاسب؛ ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
 خمینی، سیدروح الله؛ تحریرالوسیله؛ ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۰.
 خوانساری، سیداحمد؛ جامع‌المدارک؛ ج ۵، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
 خوبی، سیدابوالقاسم؛ منهاج‌الصالحین؛ چ ۲۸، قم: مدینه‌العلم، ۱۴۱۰ق.
 خوبی، سیدابوالقاسم؛ مصباح‌الفقاهه؛ ج ۵، چ ۱، قم: مکتبه‌الدائری، ۱۳۷۷.
 سنهوری، عبدالرزاق احمد؛ مصادرالحق فی الفقه الإسلامی؛ ج ۱، چ ۲، بیروت: منشورات الحلبي، ۱۹۹۸م.
 السيد الطباطبائي اليزدي محمد كاظم، العروه الوثقی، الجزء ۵، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، سال ۱۴۲۰
 سیوری، مقداد بن عبدالله؛ نضدالقواعد الفقهيّة؛ چ ۱، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
 شهید ثانی، مسالك الافهام فی شرح شرايع الاسلام، طبع قدیم سنگی، جلد دوازدهم، کتاب القضاء، مبحث
 سفینه منکسره

شهید ثانی، مسالك الافهام فی شرح شرايع الاسلام، طبع قدیم سنگی، جلد اول، کتاب التجاره، مبحث تراب
 الصياغه (خاکه زرگری)

صیمری، مفلح بن حسن؛ غایة‌المرام؛ ج ۱، بیروت: دارالهادی، ۱۴۲۰ق.
 طباطبایی سید علی، ریاض المسائل، جلد دوم، کتاب القضاء، مبحث سفینه منکسر
 طباطبایی، سیدعلی بن محمد؛ ریاض المسائل؛ چ ۱، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۸ق.
 طباطبائی یزدی سید محمد کاظم، العروه الوثقی (ملحقات)، کتاب الوقف، جلد دوم
 طوسی، محمد بن حسن؛ المبسوط؛ ج ۳ و ۴، چ ۳، تهران: المکتبه‌المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
 عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی؛ القواعد والفوائد؛ ج ۱، چ ۱، قم: منشورات مکتبه‌المفید، [بی تا].
 عاملی کرکی، علی بن حسین؛ جامع‌المقاصد؛ ج ۳، ۸ و ۱۰، چ ۲، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۴ق.
 عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی؛ مسالك‌الأفهام؛ ج ۳، چ ۱، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
 عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی؛ الروضة‌البهیه؛ ج ۳، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
 علامه دهخدا علی اکبر، لغت نامه، دوره جدید، چاپ اول ۱۳۷۲، جلد دو
 علوی محمد تقی، تأملی بر عرف و عادت در فقه و حقوق موضوعه ایران، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی،

سال ۱۳۸۱

غروی نائینی، میرزا محمد حسین؛ منیه‌الطالب؛ ج ۲، چ ۱، تهران: المکتبه‌المحمدیه، ۱۳۷۳ق.
 پقرافی، احمد بن ادريس؛ الفروق؛ ج ۳، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
 قربانی فرج الله، مجموعه کامل قوانین و مقررات ثبتی با آخرین اطلاعات، انتشارات فردوسی، سال ۱۳۶۸
 پقزویی زنجانی ملاعلی، شرح صیغ العقود و الإیقات، باب سوم (در ایقاعات)
 قمی میرزا ابوالقاسم، جامع الشتات، انتشارات مؤسسه کیهان، تصحیح و اهتمام رضوی مرتضی، جلد دوم، چاپ
 اول، بهار ۱۳۷۱

قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن؛ جامع‌الشتات؛ ج ۲، چ ۱، تهران: مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
 المحقق الکرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، جزء چهارم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، چاپ اول
 مروارید، علی اصغر؛ الینایع‌الفقهیه؛ ج ۳۵، چ ۱، بیروت: مؤسسه فقه‌الشیعه، ۱۴۱۳ق.
 مصطفوی سید محمد کاظم، القوائد، چاپ چهارم، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۱هـ.ق.
 میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات، با تصحیح و اهتمام مرتضی رضوی
 نائینی، محمد حسین؛ کتاب‌المکاسب والبیع؛ ج ۱، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
 نجفی (کاشف‌الغطاء)، محمد حسن؛ تحریرالمجله؛ ج ۱، چ ۱، نجف: المکتبه‌المرتضویه، ۱۳۵۹ق.

نجفی (کاشف الغطاء)، محمدحسن؛ جواهر الکلام؛ ج ۲۸، چ ۶، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۴ ق
 نراقی محمد بن احمد، مشارق الاحکام، انتشارات کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، جلد اول
 نراقی، مولی محمد بن احمد؛ مشارق الأحکام؛ چ ۲، قم: کنگره نراقیین (ملا مهدی و ملا احمد)، ۱۴۲۲ ق.
 یزدی، سید محمد کاظم؛ تکملة العروة الوثقی؛ ج ۱، چ ۱، قم: کتابفروشی داوری، [بی تا].
 یزدی، سید محمد کاظم؛ العروة الوثقی؛ ج ۴ و ۵، چ ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ ق.

(ب) مقالات فارسی

- ۹۱- آصفی، محمد مهدی، انواع مالیکت؛ مالکیت الهی، فرد، جامعه، فصل نامه درسهایی از مکتب اسلام، شماره ۶، سال چهاردهم تیر ۱۳۵۲، ص ۳۳، ۳۶
 ۹۲- ایمان زاده آریاطان، داود، استفاده بدون جهت در حقوق اسلام، فصل نامه (علمی-پژوهشی) علامه طباطبایی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۴۸، ۹
 ۹۶- ارسطو، محمد جواد، بازنگری در سن بلوغ و آثار فقهی قبل از بلوغ، فصل نامه (علمی-تخصصی) طلوع، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۲۳۲-۲۶۷.
 ۹۷- حقیقت پور، حسین، باز پژوهی اعراض از ملکیت در فقه و حقوق، فصل نامه مطالعات راهبردی (علمی-پژوهشی)، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۸۷، ص ۳۱-۴۹.
 ۹۸- حکیمیان، علی محمد، قاعده احترام مبنای مسئولیت مدنی مسلمانان نسبت به یکدیگر، فصل نامه پژوهش های حقوق اسلامی، سال نهم، شماره ۳۳، تابستان ۱۳۹۱، ص ۳۷-۷۱.
 ۱۰۱- شهیدی، مهدی، مقاله تجاوز از حق، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۳ و ۳۴، سال ۱۳۸۰، ص ۳۱-۳۴.
 ۱۰۲- فراهانی، جواد، اعراض از مال، مجله آموزه های قرآنی، سال چهارم، شماره هشتم، بهار ۱۳۸۸، ص ۷۳-۸۸.
 ۱۰۳- موسوی بجنوردی، سید محمد، قاعده اقدام، مجموعه مقالات میراث جاویدان، سال ششم، شماره ۲۳ و ۲۴، ص ۱۱۲-۱۱۹.
 ۱۰۴- محمد زاده رهنی، محمد رضا و ستایش مهر، شکوفه، اعراض از ملک از دیدگاه فقه امامیه و حقوق موضوعه، فصل نامه پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، سال دهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۹۳، ص ۷۳-۸۴.
 ۱۰۵- هدایت نیا، فرج اله، مبانی فقهی تحدید سلطه مالکانه، فصل نامه پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۶، پاییز ۱۳۸۹، ص ۱۳۷-۱۶۳.

(ج) پایان نامه های فارسی

- ۱۰۶- شریعتی، سعید، سلب مالکیت خصوصی در راه منافع عمومی، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه مفید، ۱۳۷۸